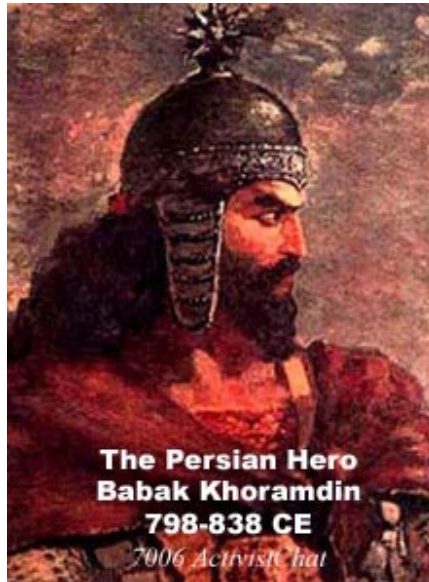


بابک خرمدين و داستان تحريف تاريخ آذربايجان



مسعود لقمان mloghman@gmail.com

• چندی است، گروه هایی که خود را "پان ترکیست" می نامند، با این بهانه که دژ بابک در آذربايجان ترک زبان قرار دارد، بابک را ترک نژادی می دانند که برای رهایی خلق ترک! از ستم شوونیست های فارس! قیام کرده است ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

آدینه ۵ مرداد ۱۳۸۶ - ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۷

جنبش خرمدينان در ايران، با نام «بابک خرمی» گره خورده است.

بزرگ مردی که نماد مبارزه های پیگیر ملتی در برابر اشغالگرانی است که با وحشیانه ترین شیوه ها، همه ی شورش ها و جنبش های ملی ایرانیان را سرکوب کردند.

نگاهی به جنبش خرمدينان آذربايجان

خرمدينان، که به خاطر جامه های سرخی که به تن می کردند، سرخ جامگان نیز نامیده

می شدند، قیامی بود فراگیر که در سراسر ایران زمین، از خراسان و گرگان و ری گرفته تا اصفهان و همدان و آذربایجان، علیه اشغالگران عرب دنبال می شد.

پس از مرگ "جاویدان پور شهرک" (فرمانده ی خرمدینان آذربایجان) بابک، رهبری این جنبش را به دست گرفت و در سال ۲۰۰ هجری، علیه سلطه ی تازیان برخاست و "دژ بَد" (جمهور) نزدیک "کلبر" را به عنوان مرکز فرماندهی خود، برگزید.

این جنبش، برای آزاد سازی ایران از چنگ اشغالگران، توانست قشرهای مختلف اجتماعی را به گرد خود جمع کند و بیش از ۲۰ سال در برابر سلطه گران بایستد و شش تن از سرداران برجسته را شکست دهد و خوابِ راحت را از چشمان خلفای عباسی بگیرد.

تا این که "معتصم" خلیفه ی عباسی، از "افشین" خواست تا به جنگِ بابک رود. به نوشته ی " جریر طبری": «معتصم چون در کار بابک، بیچاره شد، اختیار بر افشین افتاد.»

افشین که از شاهزادگان شهر "اشروسنه" (بین سیحون و سمرقند) بود، به جنگِ بابک رفت و توانست پس از سه سال نبردِ دشوار، در فاصله ی سال های ۲۲۰ تا ۲۲۳ هجری با خُدعه و نیرنگ، خرمدینان را شکست دهد و بابک را اسیر کند.

خلیفه برای خوار کردن بابک، فرمان داد، او را سوار فیل می کنند و برادرش "عبدالله" را سوار شتر و در شهر بچرخانند. گویند: خلیفه دستور داد تا بابک را زنده، مُتله کنند. نخست، دست های او را بریدند، در این هنگام بابک قدری از خون خود را بر چهره اش مالید. خلیفه پرسید: ای سگ! ای زندیق! این چه کار بود که تو کردی؟ بابک گفت: چون خون از روی برود، زرد شود. من روی خویش را به خون، سرخ کردم تا وقتی خون از تنم بیرون رود، نگویند از بیم، رویش زرد شده است.

پس از کشتن بابک، جسدش را در سامرا به دار آویختند و سرش را به همراه عبدالله به بغداد فرستادند. "اسحاق بن ابراهیم" فرمانروای بغداد در موردِ برادرِ بابک همان کاری را کرد که خلیفه انجام داده بود.

پس از دستگیری و کشتن بابک، جنبش خرمدینان، خاموش نشد. آنان در گوشه و کنار

ایران و حتا در بیزانس (قسطنطنیه) به مبارزه ی خود بر ضد خلفای عرب ادامه دادند.

درباره ی باور خُرمدینان که متأثر از اندیشه های "مزدک" بود، سخن، بسیار گفته شده است. اما آنچه که از نام خُرّم دینی برمی آید، بیانگر باوری است که پیوستگی عمیقی با اندیشه های زرتشت دارد و در پی شادی و خُرّمی انسان است و بر این ایده است که آدمی، آفریده ی خداست و در این جهان باید به شادی سرکند و گریه و زاری امری نکوهیده است.

"دکتر علی میرفطروس" در کتاب "جنبش سرخ جامگان" که به بررسی تأثیر آئین ها و باورهای میترائی بر عقاید خُرمدینان پرداخته است، چنین نوشته: «از نظر فلسفی، خُرمدینان نیز - مانند مزدکیان - به پیکار روشنائی و تاریکی (یا اهورامزدا و اهریمن) اعتقاد داشتند. اما برخلاف تعالیم مزدک، خُرمدینان (به رهبری بابک) معتقد بودند که نور بر ظلمت نه بطور تصادفی، بلکه با اراده و اختیار انسان، پیروز می شود. با چنین درکی، جهان بینی مزدکیان جدید (خُرمدینان) دچار تحول گردید که بر اساس آن، فلسفه ی خُرمدینان نه یک فلسفه ی تأمل و تحمل، بلکه به فلسفه ای برای تحرّک و پیکار بدل گردید. از این زمان است که پرچم و جامه ی سرخ، نشان رسمی خُرمدینان شد.

جنبه ی دیگر عقاید سرخ جامگان، اعتقاد آنان به تناسخ بود. اعتقاد به تناسخ گویا ناشی از این باور بود که قهرمان نمی میرد مگر آنکه ریشه ی بیداد برگدند و داد را بر تخت بنشانند. در حقیقت، تناسخ صورت دیگری از بی مرگی قهرمان یا شکل ساده و عامیانه ی دیالکتیک و حرکت تاریخ بود.

به نظر عقیده شناسانی مانند: "شهرستانی"، "نوبختی" و "عبدالقاهر بغدادی":

«اصحاب تناسخ جهان را قدیم می دانستند و بهشت و دوزخ و معاد و رستاخیز و روز حشر را انکار می کردند چرا که به نظر آنان: بهشت و دوزخ، این جهان است و جز این، جهانی دیگر نیست. [۱]»

بابک خرمدين و جاعلان تاريخ

چندی است، گروه هایی که خود را "پان ترکیست" می نامند، با این بهانه که دژ بابک در آذربایجان ترک زبان قرار دارد، بابک را ترک نژاد ی می دانند که برای رهایی خلق ترک! از ستم شوونیست های فارس! قیام کرده است. آنان با برگزاری مراسمی در تیرماه هر سال و برافراشتن پرچم کشور بیگانه در قلعه ی بابک، در پی تاریخ سازی برای آذربایجانی هایی هستند که هرچند زبانشان ترکی است، اما تبار، فرهنگ، مذهب و تاریخشان تفاوتی با سایر ایرانیان ندارد.

کتاب هایی چون: اخبار الطوال (دینوری)، الانساب (سمعانی)، تاریخ ابن خلدون، تاریخ بلعمی، تاریخ طبرستان (کاتب)، تاریخ طبری، تاریخ الکامل (ابن اثیر)، تاریخ گزیده (حمدالله مستوفی)، تاریخ مقدسی، مختصر الدول (ابن عبری)، التنبیه و الاشراف (مسعودی)، تقویم التواریخ (حاج خلیفه)، دول الاسلام (ذهبی)، جوامع الحکایات ولوامع الروایات (محمد عوفی)، سیاست نامه یا سیرالملوک (نظام الملک)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب (حنبلی)، زین الاخبار (گردیزی)، الفرق بین الفرق (بغدادی)، الفهرست (ابن ندیم)، نگارستان (قاضی احمد غفاری) که از منابع معتبر و دست اول همه ی پژوهشگران، در این زمینه محسوب می شوند، هیچ یک، حتا کوچک ترین اشاره ای به این که تبار بابک از ترکان بوده، نداشته اند. مثلاً: "ابن واضح یعقوبی" در کتاب "البلدان" می نویسد: مردم شهرهای آذربایجان، مخلوطی هستند از عجم آذری و جاودانیه که مردم شهر بذب باشند که بابک در آنجا بود. [۲]

نکته ی بسیار مهم اینکه، وقتی دست و پای بابک را بریدند و دشنه در دنده های سینه اش فرو کردند، بابک با زبان ساده ی فارسی گفت: - «آسانیا!»

این روایت نشان می دهد که زبان فارسی در این دوران در آذربایجان رواج داشته است.

همچنین بیشتر این تاریخ نگاران به این اشاره کرده اند که لشگریان خلیفه ی عرب برای سرکوبی جنبش بابک را ترکان تشکیل می داده اند و معتصم در میان سرداران خود، به ترکان که هم نژاد مادر وی بودند، بیش از عرب ها و ایرانیان بها می داد و برای از میان بردن جنبش های ملی ایرانیان به کوچ گسترده ی ترکان از آسیای میانه، کمک فراوان

نمود.

ریشه و تبار مردم آذربایجان

مردم آذربایجان، همان گونه که نام سرزمینشان نشان می دهد، مردمانی هستند، ایرانی (آریایی). نام آذربایجان از "آتروپات" سردار هخامنشی که آذربایجان را از چنگال اسکندر رهاوند و تا سالیان دراز، خود و خاندانش حاکم این سرزمین بودند، گرفته شده. این سرزمین پیش از آتروپات، "ماد خُرد" نامیده می شد. [۳]

"ابراهیم پورداوود" در معنی "آتروپاتکان" می گوید: «نام آتروپات، نامی است که به گسترده‌گی در ایران باستان به کار گرفته می شد، از دو بخش در آمیخته: آتر (آذر) و پات که اسم مفعول از مصدر پا که در اوستایی و پارسی باستان به معنی نگاه داشتن و پاس داشتن و پناه دادن، بسیار به کار رفته و همین واژه است که در پارسی، پاییدن شده است. جزء کان که در آتروپاتکان و آذربادگان افزوده شده، همان است که در بسیاری از نام‌های دیگر سرزمین ایران هم دیده می شود. مانند گلبایگان (گلبادگان)». [۴]

آذربایجانیان، فرزندان مادان آریایی اند، همان قومی که کردان امروزی، بازماندگان ایشانند. زبان کهن آذربایجان، زبان "پهلوی آذری" بوده و بر پایه ی پژوهش‌های مورخان ایرانی و خارجی، زبان ترکی، دیرینگی چندانی در آذربایجان ندارد. به گواهی تاریخی، ورود ترکان به آذربایجان، از زمان سلجوقیان آغاز شد. آنان که ایل‌های دامدار و کوچ‌نشینی بودند، به هوس مراتع خُرم و سرسبز آذربایجان به آن جا درآمدند. پس از ترکان، نوبت به مغول‌ها رسید. آنها که نزدیکی زبانی و نژادی با ترکان داشتند و همچنین برخی از لشگریان آن‌ها، ترک‌ها بودند، مراغه، سلطانیه و تبریز را به پایتختی برگزیدند و بومیان آذربایجان را به زیر سلطه ی خود درآوردند. در اثر ارتباط بومیان آذربایجان با حاکمان مهاجم، کم‌کم واژگان ترکی به گویش آذری راه یافت. همچنین گذشت زمان و قدرت گرفتن هر چه بیشتر مهاجمان و کوچ‌های پی‌در پی آنان به آذربایجان از یک سو و حاکمیت هزار ساله ی ترکان بر ایران از سوی دگر، باعث شد که با گذشت نزدیک به ۷۰۰ سال از زمان سلجوقیان، زبان ترکی جای گویش پهلوی آذری را

بگیرد.

از میان رفتن گویش پهلوی آذری، نخست در بیرون از شهرها آغاز گردید، ولی کم کم به شهرهای بزرگ نیز رسید. "زکریا بن محمد قزوینی" در کتاب "آثار البلاد" در سال ۶۷۴ هجری در زیر عنوان تبریز، چنین نوشته است: «منجّ مین گفته اند که تبریز را از ترکان آفتی نخواهد رسید، چه طالع آن شهر عقرب است و مریخ صاحب آن است و تاکنون حرف ایشان راست درآمده است، چه از جمیع بلاد آذربایجان هیچ شهری از دستبرد ترکان محفوظ نمانده است جز تبریز». [۵]

"احمد کسروی تبریزی" در کتاب "آذری، زبان باستان آذربایجان" زیر عنوان آذربایجان پس از مغولان می نویسد: «پس از مغولان در ایران شورش بس سختی برخاست، زیرا چون ابوسعید در سال ۷۳۵ درگذشت و او را جانشینی نبود، میان سران مغول، کشاکش افتاد که هر یکی مغول، پسری را به پادشاهی برداشتند و با هم به جنگ و کشاکش برخاستند و هنوز یک سال از مرگ ابوسعید نمی گذشت که سه پادشاهی بنیاد یافت و برافتاد و تا سالیانی این کشاکش و لشکرکشی پیش می رفت و ایرانیان که این زمان بسیار خوار و زبون می بودند زیر پا لگدمال شدند و چون آذربایجان تختگاه مغول بوده بیشتر این کشاکش ها و جنگ ها در آن جا رخ می داد و بیشتر زیان و آسیب به آن جا می رسید و مردم از پا افتاده نابود می شدند. در آن زمان ها بود که شهر تبریز گزند سختی دید. زیرا آذربایجان که در دست سلطان احمد ایلکانی می بود و او امیر ولی استر آبادی را به فرمانروایی تبریز گماشت. در سال ۷۸۷ تقتمش خان پادشاه دشت قیچاق به دشمنی سلطان احمد، ناگهان پنجاه هزار سوار مغول بر سر شهر فرستاد که امیر ولی بگریخت و مردم بیش از یک هفته جنگ و ایستادگی نتوانستند و مغولان به شهر در آمده آن چه گزند و آسیب بوده دریغ نگفتند. پس از این گزندها نوبت تیمور و لشکرکشی های او رسید. در زمان او آذربایجان چندان آسیب ندید. لیکن چون دوره ی او به سر رسید، آذربایجان بار دیگر میدان کشاکش گردید، زیرا چنان که در تاریخ هاست، نخست خاندان قرا قویونلو با دسته های بس انبوهی از ترکان به آن جا درآمدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ می بودند و پس از آن نوبت آق قویونلو رسید که هم چنان با ایل های انبوهی به این

جا رسیدند و بنیاد پادشاهی نهادند و همیشه در جنگ و کشاکش می بودند و تا برخاستن شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۶ که هفتاد سال از تاریخ مرگ ابوسعید می گذشت آذربایجان همیشه میدان لشکرکشی ها و جنگ ها می بود و به گمان من باید انگیزه برافتادن زبان آذری را از شهرهای آذربایجان و رواج ترکی را در آن ها این پیشامدهای هفتاد ساله دانست، زیرا در این زمان است که از یک سو بومیان لگدمال و نابود شده اند و از سوی دیگر ترکان به انبوهی بسیار رو به این جا آورده اند و بر شماره ایشان بسیار افزوده. در زمان های پیشین ترکان بیشتر در دیه ها می نشستند ولی این زمان چون فرمان روا می بودند شهرها را فراگرفته اند و زبانشان در آن جا رواج یافته است.» [۶]

موضوع از میان رفتن یک زبان و بازتولید آن در زبان تازه، بحث جدیدی نیست. در تاریخ از این دست بسیار بوده، نمونه ی آن از میان رفتن زبان های مردم مصر و شمال آفریقا است که جای خود را به زبان عربی داده اند و یا زبان های برخی از مردم آسیای میانه، از آن (جمهوری آذربایجان)، آذربایجان و آسیای صغیر که در زبان ترکی حل شده اند.

در کتاب "تاریخ آذربایجان" چاپ باکو در این باره می خوانیم: «بسیاری از اقوام مشرق زمین در روزگار کنونی به زبانی که نیاکانشان گفت و گو می کردند، سخن نمی گویند. برای نمونه در آسیای میانه زبان های ایرانی خوارزمی، سُغدی، باختری و پارتی جای خود را به زبان ترکی داده اند، ولی نفوذ یک زبان به معنی تنگ کردن تمام میدان بر بومیان نیست. از این رو اقوام کنونی، فرزندان مستقیم نیاکان بومی سرزمین خود در روزگار گذشته اند. اینان تا روزگار ما ریشه های فرهنگی، تاریخی، قومی و نژادی خود را نگاه داشته اند.» [۷]

این گونه است که ترکان، مثل هر مهاجم دیگری که به این سرزمین آمد، مانند: یونانی ها، مغول ها و عرب ها در ایرانیان حل شدند و از میان رفتند و ایرانیان ریشه های مشترک تباری، تاریخی و فرهنگی خود را حفظ کردند.

«به حرفِ ناکسان، از ره مرو!»

دولت عثمانی، از زمان صفویان تا جنگ جهانی نخست، در اندیشه چپاول ایران زمین و

برپایی امپراتوری اسلامی و سپس امپراتوری ترک، لشگرکشی به ایران و استان آذربایجان را آغاز کرد. ولی هر بار این دلاوران آذربایجانی بودند که از پیوستن به عثمانی ها دوری جستند و با دادن خون و جان خویش، بیگانگان متجاوز را از ایران، بیرون راندند.

دولت عثمانی پس از چندین بار یورش به آذربایجان و کشتار و چپاول فراوان، با ایستادگی مردم دلیر آن سامان روبرو گشت و نتوانست از راه مستقیم مردم آذربایجان را به سوی خود کشد، از این رو بر آن شد، نخست ارّان [۸] و آذربایجان را زیر نام آذربایجان یکپارچه نموده، آن گاه این دو سرزمین را بخشی از خاک خود سازد. این نکته را سردمداران این جریان ها خود بارها اعتراف کرده اند. مثلاً "محمد امین رسول زاده" بنیانگذار حزب مساوات و کسی که نخستین بار این نام را برای اران به کار برد، در مقاله ای که در پیرامون "تاریخ جمهوری مستعجل آذربایجان" نوشته به آشکارا گفته است که «آلبانیا (جمهوری آذربایجان) از آذربایجان متفاوت است.» [۹] از این گذشته او در نامه ای به "سید حسن تقی زاده" اشتیاق خود را برای «انجام هر کاری که از ناخشنودی بیشتر بین ایرانیان جلوگیری کند» بیان داشت. [۱۰]

سران آنکارا و باکو نیز خود بازیچه سیاست غربند، چرا که اگر به نکویی به تاریخ سده های اخیر خاورمیانه بنگریم، می بینیم سرمایه داری غربی در پی برپایی کشورهای کوچک در منطقه است و از ایران بزرگ با تمدن کهنی که دارای نیروی بزرگ ذاتی در بهم زدن معادلات جهانی است، واهمه دارد. بدین روی آنان در پی فراهم آوردن ایرانستان اند تا بتوانند برای همیشه در خاورمیانه یکه تازی کنند و در چنین فضایی است که "صدری بدر الدین" تئوری پرداز پان ترکیسم، تئوری ختنه را که مبتنی بر برانگیختن احساسات ترکی و دگرگونی تاریخ، ریشه زبان و مردم شناسی آذربایجانیان است را پیش می کشد تا زمینه را برای جدایی آنها از سرزمین مادری فراهم کند. [۱۱]

اگر به تاریخ ایران نگاهی بیاافکنیم نزدیک ۱۲۰۰ سال از ۱۴۰۰ سال ایران پس از اسلام، زیر سلطه ی حکومت های ایلی و قبیله ای و نزدیک ۹۰۰ سال از آن زیر نظر حکومت ایل های ترک زبان غزنوی، سلجوقی، قراختایی، غز، آق قویونلو، قرا قویونلو، صفوی،

افشاریه و قاجار گذشته است. این تاریخ نشان می دهد تنها سالیانی اندک، ایران، شاهد سلسله ای ایرانی بوده است. اکنون کدام خردمند است که بتواند افسانه ی ستم فارس ها! را باور کند؟

جا دارد، گفته ی "هرمزان" به "عمر بن خطاب" در زمان یورش عرب ها به ایران را در این جا بیاورم تا آنچه که در بندهای پیشین نوشتم، روشن تر شود ... «عمر بن خطاب با هرمزان مشورت کرد و پرسید، از اسپهان باید آغاز کرد یا از آذربایجان؟ هرمزان پاسخ داد که: اسپهان سر است و آذربایجان دو بال. چون سر را ببری لاجرم دو بال و سر همه فرو افتد.» [۱۲]

و استاد شهریار نیز چه زیبا، خطاب به آذربایجان می گوید:

تو همایون مهد زرتشتی و فرزندان تو / پور ایرانند و پاک آیین نژاد آریان
اختلاف لهجه ملیت نژاد بهر کس / ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان
گر بدین منطق تو را گفتند ایرانی نه ای / صبح را خوانند شام و آسمان را ریسمان
مادر ایران ندارد چون تو فرزندی دلیر / روز سختی چشم امید از تو دارد هم چنان
بی کس است ایران به حرف ناکسان از ره مرو / جان به قربان تو ای جانان آذربایجان
پی نوشته ها

[۱]. میرفطروس، علی، «بخشی از رساله ی سرخ جامگان (بابک خرمدین)»، فصلنامه ی دریچه ، کانون فرهنگی گفتگو، شماره ی ۳، مهرماه ۱۳۷۲، امریکا، رویه های ۵۴-۴۰. به نقل از جوامع الحکایات، محمد عوفی، نسخه ی خطی کتابخانه ی ملی پاریس به شماره ی ۹۰۶ Suppl.Pres No

[۲]. یعقوبی، البُلدان، ترجمه ی محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، رویه ۴۶-۴۷.

[۳] برای آگاهی بیشتر به جغرافی استرابون، کتاب یازدهم، باب سیزده نگاه کنید.

[۴] « دو گفت و گو با استاد ابراهیم پور داوود»، ماهنامه دانشجویی تلاطم ، شماره ۱۴، دانشگاه علوم پزشکی تهران، ۱۳۸۲.

[۵]. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد، گوتینگن آلمان، رویه ۲۲۷.

. کسروی تبریزی، احمد، آذری یا زبان باستان آذربایجان، فردوس، ۱۳۷۹، رویه های ۱۲۱-۱۲۲. [۶]

Istorria Azerbajjana, pod. Red. Akademikov akademii nauk . [۷]
azerbajjanskoi SSR, I.A. Huseinova, A.S. Sumbat-Zade I dr.,
. ۱۹۵۸ Azerbajjanskoi SSR, Institut Istorri, Baku , Akademiia nauk

[۸] . سرزمینی که امروزه "جمهوری آذربایجان" شناخته می شود، در زمان ساسانیان "آلبانی" و بعد از اسلام "اران" نام داشت. در سال ۱۹۱۷ سران حزب مساوات با خواست های پیش بینی شده، این بخش قفقاز را آذربایجان نامیدند تا در آینده با نام بردن از آذربایجان شمالی و جنوبی، غوغای دو پارگی این سرزمین ها را برپا و خواهان یکپارچگی این دو بخش گردند. در حالی که در هیچ نقشه و کتابی که پیش از سال ۱۹۱۷ چاپ شده است، از سرزمین های شمال ارس به عنوان "آذربایجان" یاد نکرده و تنها نام آذربایجان از آن سرزمین جنوبی ارس است و در این میان نیک است یادی کنیم از "شیخ محمد خیابانی" بزرگ مرد آذربایجانی که در زمان این توطئه با هوشیاری، درخواست دگرگونی نام آذربایجان ایران به آزادستان (به سبب نقش بزرگ آذربایجان در خیزش مشروطه) را کرد، تا در آینده از این توطئه شوم دور بمانیم، که به درخواست او جامه عمل پوشیده نشد .

برای آگاهی بیشتر از تبار، ریشه و پیوستگی مردم اران با ایران، به کتاب "اران" نوشته پرفسور عنایت الله رضا، چاپ وزارت امور خارجه در ۷۱۵ رویه و کتاب "آران، نخجوان و نیمه تالش چرا، کی و چگونه آذربایجان نامیده شدند؟" پژوهش و نوشته زرتشت ستوده اردبیلی، نشر سهراب لس آنجلس، بنگرید.

[۹] . Akcuroglu, Y. (ed.), Turk Yili, . [۹]
Matbaeh, , Istanbul , Yeni ۱۹۲۸
. ۴۸۳, p. ۱۹۲۸

[۱۰] . «نامه ی محم د امین رسول زاده به تقی زاده در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۰۲ خورشیدی»، مجله آینده ، جلد چهارم، شماره های ۱ و ۲، ۱۳۶۷، رویه های ۵۷-۵۹.